

و باقی فوج بنیاد آمد. سیف الدین علی خان برادر اصغر امیر الامرا و راجه محکم سنگه  
 بهالش غنیم مامور شدند و تا بندر سورت عنان باز نه کشیدند. و محکم سنگه تا قلعه ستاره  
 مسکن راجه سا هو دقیقه از نهب و تالان فرونگذاشت.

چون پادشاه به اغوای دولت براندازان - و سرداران دکن خصوص راجه  
 سا هو در باب مخالفت امیر الامرا - بایجاد صراحت کوتاهی نمی کرد و در وهلی با  
 قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاعی نو بر می آنگیخت و صدای بگیر و بکش  
 هر وقت بگوشهای رسید. قطب الملک همیشه امیر الامرا را به آمدن و وهلی  
 ترغیب می کرد

لا علاج امیر الامرا از دشمن خانه دشمن بیگانه ساخته در سنه تسع و عشرين و  
 ثمانه و الف (۱۱۲۹) با راجه سا هو بتوسط سنگه راجه مله مار و مهرانور خان  
 برهان پوری که تا حین تحریر در قید حیات است و فقیرا با او صحبتهای مستونی اتفاق  
 افتاد. صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم تعرض طرق و شوارع. و نگاه  
 داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن - اسناد چوخته و سردیسکی شمش صوخته  
 دکن بهر خود با تنخواه گوکن و غیره ملکه که راج قد میفش می نامند حواله نمود.

مخفی نماند که در او اخر عهد خلد مکان قرار یافته که با غنیم صلح در میان آید.  
 باین شرط که سرصد از محصول ملکی نه روپیه بصیغه سردیسکی حصه غنیم مقرر شود پادشاه  
 میر ملنگ را با اسناد سردیسکی نزد غنیم فرستاد که عهد و پیمان محکم سازد و سرداران  
 غنیم را بملازمت پادشاهی بیارود. آخر رای پادشاه برگشت و میر ملنگ را که  
 بنور اسناد حواله غنیم نه کرده بود حضور طلبید. و در عهد شاه عالم سرصدده روپیه  
 سردیسکی به غنیم مقرر شد و سند پادشاهی حواله گردید. و در ایام حکومت داؤد خان  
 چوخته یعنی چهارم حصه از حاصل ملک سوای سردیسکی به غنیم قرار یافت و جاری و سناری

گشت امانت راجل نیامده بود۔ امیر الامرا بطورے کہ گذشت سند چوتھ حوالہ نمود۔  
آخر نخست این تریج سخت سرایت کرد و رفتہ رفتہ عنیم شریک غالب شد و قوت  
عجے ہم رساند

امیر الامرا بعد مصالحہ لازم دار الخلافہ شد و غره محرم سنہ احدی و شین و  
تاتہ و الف (۱۱۳۱) با فوج و کنہ بشوکت و صولت تمام از خجستہ بنیاد کوچ کرد و  
معین الدین نام مجہول الحالی را پسر شاہزادہ محمد اکبر بن خلد مکان قرار  
دادہ ہمراہ گرفت و بہ پادشاہ نوشت کہ در تعلقہ راجہ ساہوسر کشیدہ بود اورا دستگیر  
ساختم و احتیاط لازم دانستہ خود بحضور می آمم۔

او آخر شہر ربیع الاول در حوالی وہلی جانب لات فیروز شاہ مخیم ساخت و  
خلاف ضابطہ حضور نوبت نواختہ داخل خیمہ شد۔ و مکرر بیانگ بلند گفت کہ من  
از نوکری پادشاہی بر آمم۔

و بعد ازان کہ بند و بست قلعہ را باختیار خود کرد و پنجم شہر ربیع الآخر ملازمت  
پادشاہ نمود و گذارش گلبا کرد۔ و باز ہشتم ماہ مذکور بشارت سپردن شاہزادہ جلی  
سوار شدہ در حوالی شایستہ خان داخل گشت و قطب الملک باراجہ  
اجیت سنگہ بہ بند و بست قلعہ شافتہ بیچکس رادرا نجانگذاشت و پادشاہ را  
مقید ساخت طوریکہ در ذکر قطب الملک گذارش یافت۔

آخر این حرکت مبارک نیامد و در اندک فرصت نیکو سیر بن محمد اکبر  
بن خلد مکان کہ در قلعہ اکبر آباد مقید بود با اتفاق احشام آنجا علم خروج بر  
افراشت امیر الامرا بر جناح استعجال رسیدہ بہ محاصرہ تلہ ماہ و چند روز قلعہ را مفتوح  
ساخت۔ و بموکب شاہ جهان ثانی کہ برای تنبیہ راجہ جی سنگہ سوانی تا فچپور  
سیکری رسیدہ بود ملحق گردید و صلح در میان آمد۔

دین ضمن چھبیلہ رام قوم ناگز ناظم الہ آباد دم از مخالفت زد۔ امیر الامرا  
و قطب الملک با پادشاہ از فتح پور بہ آگرہ آمدند۔ و تا فرو نشستن قند الہ آباد  
توقف آگرہ ضرور افتاد۔

چھبیلہ رام فوت شد و گروہر بہادر برادرزادہ چھبیلہ رام بنیاد مخالفت  
کہ عیش گذاشتہ بود بر پا داشت۔ حیدر علی خان و محمد خان شگش با فوجی تعین  
شدند و بتعویض و تفویض صوبہ داری اودھ با گروہر بہادر صلح واقع شد  
دین اثنا نیزنگی فلک شعبدہ دیگر وانمود۔ نواب نظام الملک ناظم مالوا  
را مخد مخالفت از امیر الامرا استشام نموده گام سرعت بدکن برگرفت۔ و بعد قتل  
سید دلاور خان و سید عالم علی خان قسی کہ تحریری شود ملک دکن را بقب  
در آورد

امیر الامرا با پنجاہ ہزار سوار بہ عزیمت دکن نہم ذی القعدہ سنہ اثنین  
و ثلثین و ماتہ و الف (۱۱۳۲) از اکبر آباد کوچ نمود۔

سبحان اللہ این دو برادر سیما امیر الامرا شجاعت و سخاوت و کرم و حلم و  
مواسات ظہری داشتند و کافہ انام را مشمول انواع احسان ساختند و ہرگز مجوز  
ستم و بیداد بر نفسے نشدند اما مقلب القلوب نوعی دلہا را صرف کرد کہ دستگیرتہای  
سادات از سادات برگشتند و ہر چند می دانستند کہ زوال دولت ایشان باعث خرابی  
خرابی ماست۔ می گفتند الہی این کشتی غرق شود ما ہم فروریم از بیگانگان چہ  
توان گفت۔

بعد بہم خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی بہ نیکی یاد می کردند و گروہی  
بہ بدی۔ و در مجالس فیما بین فریقین طرفہ مناقشا بہر پامی شد۔  
میرزا بیدل تاریخ عزال محمد فرخ سیر چنین بنظم آورده

دیدمی که چه باشاه گرامی کردند صد جور و جفا ز راه خامی کردند  
تاریخ پوزخورد بستم فرمود سادات بوی نمک حرامی کردند  
و میر عظمت اللہ بخیر بلگرامی در جواب چنین انشاء کرده

باشاه مقیم آنچه شاید کردند از دست حکیم هر چه آید کردند  
بقراط خرد نسخه تاریخ نوشت سادات دو اش آنچه باید کردند

اللهم اعتمدوا لدولة محمد امين خان بنابر قرابت قریبه که با نواسب  
نظام الملک داشت در فکر غدر افتاد. و میر حمیدر کا شغری را بران داشت که قابو  
یافتن قطع رشته حیات امیرالامرا اقدام نماید.

میر حمیدر مسطور از ترکان دو فلات است. وجد کلاش میر حمیدر حساب  
تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب با برمی و همایونی بود. چندی به فرمان  
روانی کشمیر هم رسید. و از جهت میر شمشیری اینها را میر می گویند.

شمشرم ذی الحج سنه اثنتین و ثلاثین و مائة و الف (۱۱۳۲) در منزل توره  
سی و پنج کرده عرفی از فتح پور سیکری تخیم عساکر شد. امیرالامرا بعد داخل  
شدن پادشاه در محل سراپالکی سواره بخانه خود برگشت همین که متصل کالان پوری  
یعنی احاطه چوبین که گردخیام پادشاهی نصب کنند رسید. میر حمیدر که روشناس

وراه حرف داشت فردا حوال خود بدست امیرالامرا داد و شروع بضعیف  
نالی نمود. چون امیرالامرا مشغول خواندن شد بچستی خنجر آبداری به پهلو بے  
امیرالامرا رسانید و کار تمام کرد نور اللہ خان از اقرباء امیرالامرا پیاده همراه  
می رفت بضر شمشیر میر حمیدر را از پا در آورد. و دیگر رفقاء امیرالامرا دست  
پای نروند بجای نرسید قابو طلبان سر امیرالامرا را جدا کرده نزد پادشاه بردند



و قتیکه امیرالامرا از دکن بدارا خلافت معاودت نمود. میخواست که امین الدوله  
 وقایح خوان حضور پادشاهی را بنا بر تقصیری که از امین الدوله در غیبت امیرالامرا  
 صادر شده بود معاتب سازد. روزی که امین الدوله بملازمت امیرالامرا رسید  
 و از دور آمد میرعبید الجلیل بلگرامی حاضر بود میربعض نواب رسانید که رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم در حق انصار و ذریت انصار دعا کرده و در مراعات ایشان وصیتها  
 نموده و فرموده **تَجَاوَزُوا عَنْ مَسِيئَتِهِمْ** یعنی در گذرید از گناهکار ایشان نوب  
 از اولاد رسول اند صلی الله علیه وآله وسلم و امین الدوله از اولاد انصار رضی الله  
 عنهم با قنداء جد بزرگوار تقصیر مشار علیه عفو شود. امیرالامرا فی الفور از حالت  
 غضب فرود آمد و امین الدوله را مشمول مهربانها ساخت

میرعبید الجلیل در آن وقت با امین الدوله آشنا نبود اما می دانست که  
 از اولاد انصار است چون میر طریقه محدثین داشت و همواره در مراعات سنن  
 نبوی می کوشید شفاعت انصار بر خود لازم دید.

امیرالامرا خوش ذهن بود و شعر خوب می فهمید. و در فن تاریخ و انی متفرد  
 می زیست و از باب کمال را فراوان دوست می داشت و بعد نماز صبح اذن بود که  
 صاحب کمالان در آیند و تا یکپاس روز با اینها صحبت می داشت و تا کید بود که  
 دزان وقت دیوانیان و متصدیان حاضر نشوند.

میرعبید الجلیل مرحوم تعریف خوش فهمی امیرالامرا بسیار می کرد و در مرثیه  
 امیرالامرا قصیده غزالی بنظم آورده و از قریط محبتی که با امیرالامرا داشت بکمال و  
 سوختگی حرف زده قصیده این است که

آغاز کربلاست عیان از جبین هندی      ز جوش خون آل نبی از زمین هندی  
 شدایم حسین علی تازه در جهان      سادات گشته اند مصیبت نشین هندی

نیلی است زین معاطه پیراهن عرب  
 گیتی چرا سیاه نه گردد ز دودِ غم  
 همداین چنین مصیبتِ عظمی ندیده است  
 از داغِ دل زود چراغانِ اشکِ چشم  
 ماهی در آب می طپد و مرغ در هوا  
 فرزندِ مصطفی اخلف الصدق مرقی  
 رستم نشان حسین علی خان شهید شد  
 آن صفدری که از قلم تیغ بارها  
 تیغش بر روزِ معرکه خصم تیره بخت  
 در یاد لے که بود ز ابرِ عنایتش  
 از بهر هر فلک زده عالیجناب او  
 منقاد او شدند اژدان سرکشانِ دهر  
 بنما از شهادتش تن بے روح گشته است  
 عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه  
 گردون ز اختران همه تن اشک گشته است  
 دل چاک چاک گشت جگر داغ داغ شد  
 انسترجع الملائک و استعبر الفلک  
 از دستِ ابنِ بلجم ثانی شهید شد  
 تا کر بلا و تا نجف و تا مدینه رفت  
 ای دوستانِ آلِ محمدان اهل بیت  
 تا حق اهل بیت رسالت ادا شود

در خون گریه سرخ شد است آستین همد  
 خاموش شد چراغ نشاط آفرین همد  
 دیدیم داستانِ شهور و سنین همد  
 این است نو بهار گل آتشین همد  
 از شیونِ عظیمِ امیرِ مهین همد  
 کز روی فخر بود بد آتش یهین همد  
 از خنجرے که بود نهان در کمین همد  
 تحریر کرده نسخه فتحِ مبین همد  
 چون برق می شکافت صفای هین همد  
 شادابی بهار بهشت برین همد  
 در ترکتا ز حادثه حسنِ حسین همد  
 کز داغ ضبط کرد نشان بر زمین همد  
 یعنی که بود او نفسِ داپسین همد  
 افتاد تا ز خاتم و هر آن نگین همد  
 در اعتناء ماتم ز کین رکین همد  
 زین غم گشت زهر از و انگبین همد  
 فی هذک المصیبه سحقالدین همد  
 گوئی ز کوفه است گل ماتمین همد  
 سیلابِ خون دیده و آه و این همد  
 غمگین شوید بهر حسینِ حزین همد  
 بر زخم این جماعه منصوبه بین همد

از کلک من بمرثیہ سید شہید  
 این چند بیت ریخت چو گداز شمین ہند  
 دشوان حق چو سبزہ قرین طرح او  
 تا ہست سخن سبزہ بگیتی قرین ہند  
 سال شہادتش قلم و اسطی نوشت  
 قتل حسین کرد بیزیر لعین ہند

## (۸۲) آصف - نواب نظام الملک آصفجاہ طاب ثراہ

بلند مادی ادسعد اللہ خان وزیر اعظم صاحبقران شاہ جهان پادشاہ است و  
 جد پدری او عابد خان کہ پدرش عالم شیخ از عظماء اکابر سمرقند و از احفاد شیخ  
 شہاب الدین سہروردی بود۔

عابد خان در عہد شاہ جهانی وارد ہندوستان گردید و بہ دولت روشناسی پادشاہ  
 و خدمت گزینی شاہزادہ اورنگ زیب شرف اندوز گشت۔ و چون سلطان اورنگزہ  
 را با برادران محاربه پیش آمد درین معرکہ ملتزم رکاب بود۔ و بعد از سریر آرائی  
 بمنصب چہار ہزاری اختصاص یافت و در سال چہارم جلوسی بخدمت صدارت  
 کل و بعد از ان بمنصب پنج ہزاری و خطاب قلیچ خان افتخار اندوخت و بعد عزل  
 صدارت شانزدہم جمادی الآخرہ سزائتین و تسعین و الف (۱۰۹۲) کرت ثانی بیت  
 بہ خلعت صدارت آراست و در محاصرہ قلعہ گلکندہ حیدر آباد بسیت و چہارم بیج الاول  
 سزائمان و تسعین و الف (۱۰۹۸) بزنخم گولہ توب نقد جان نثار کرد۔

میر شہاب الدین خلف عابد خان بہراتب علیا صعود نمود و بمنصب ہفت  
 ہزاری ہفت ہزار سوار و خطاب غازی الدین خان بہا در فیروز جنگ بلند آواز  
 گشت و در فتح بیجا پور از بس ترددات نمایان بظہور رسانید۔ بقسم فقہ "فرزند  
 ارجنت" بہ القاب سابق نوازش تازہ یافت۔ و در عہد شاہ عالم بصوبہ داری گجرات

مامور گشت۔ و در ایام حکومت گجرات سزا شصتین و عشرون و مائت و الف (۱۱۲۲) بعالم  
باقی شتافت

نواب نظام الملک آصف جاہ خلیف نواب غازی الدین خان نام اصلی او میر  
قمر الدین است۔ و سال میلاد او سنہ ثمانتین و ثمانین و الف (۱۰۸۲)  
در ریگان شباب مطرح انظار خلد مکان بود و بمنصب چهار ہزاری و خطاب  
چین قلیج خان سرافراز۔ و در تسخیر قلعہ و اکنکیر مہندہ ترددات نمایان گردیدہ باضا  
ہزاری بمنصب پنج ہزاری عروج نمود۔ و بعد حلت خلد مکان در تنانریغ شاہزادہ  
سرشتہ احتیاط بدست آورده ملتزم ہیچ طرف نہ گردید

و چون شاہ عالم سرری سلطنت آراست بخطاب خان دوران بہاورد و صوبہ  
داری او دہ با فوجداری لکھنؤ کہ در ان وقت فوجدار آنجا از حضور مقررے شد  
ممتاز گردید۔ علام مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ خطاب او ہمین "خان دوران  
بہادر" یافت۔  
۱۱۲۴ھ

نواب نظام الملک بکتر نصرت بنا بر گرمی بازار امراء جدید و کساد امراد  
قدیم از نوکری استغفا کرده بہ دار الخلافہ شاہ جهان آباد آمد و لباس درویشان  
پوشیدہ خانہ نشین گشت

بعد رحلت شاہ عالم چون نوبت سلطنت چند روزہ بہ محمد معز الدین رسید  
بہ عنایت اہل منصب و خطاب سابق نواخت بقراء بے قید ہندوستان بر نواب  
نظام الملک طعنہ زدن کہ از خرقہ درویشی برآمدہ بہ لباس دنیا در آمدہ طریق  
این جماعت در یوزہ گرمی ست ازان وقت بانواب نظام الملک سوال نہ کردند  
غیرت این طائفہ ہم تماشا باید کرد۔

القصہ چون محمد فرخ سیر بہ تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بہادر

فتح جنگ و منصب ہفت ہزاری مباحی ساخت و بنظم و کن ماموز فرمود۔

و چون ایالت و کن بہ امیر الامرا سید حسین علی خان قرار گرفت و نواب بہ پایہ سریر خلافت شتافت حکومت مراد آباد تفویض یافت۔

و چون امیر الامرا از و کن بہ وارا اختلافہ معاودت نمود و محمد فرخ سیر را عمل کردہ پادشاہ نور بر تخت نشاند حکومت مالوا بہ نظام الملک مقرر ساخت نواب نظام الملک بہ مالوا آمد۔ و بوی نفاق از امراء پای تخت استشہام نمودہ در سال دوم محمد شاہی مطابق سنہ اثنین و ثلاثین و مائتہ و الف (۱۱۳۲) متوجہ و کن گردید۔

وغرہ رجب عبور دریای نر بردانمودہ قلعہ آسیر را از طالب خان و شہر بریان پور را از محمد نور خان بریان پوری بہ صلح بہ دست آورد۔ امیر الامرا لشکر جبار بہ سرداری سید دلاور خان بہ تعاقب فرستاد۔ نواب بہ طریق رجح القہقری بمقابلہ شتافت۔ در موضع حسن پور سرکار ہندیہ سیزدہم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد۔ سید دلاور خان بقتل رسید۔ و نواب قرین فتح و نصرت بہ دارالسرور ہر پانچو عود فرمود۔ رہنوز زخم جراحات رسیدگان التیام نیافتہ بود کہ سید عالم علی خان برادرزادہ امیر الامرا نائب و کن تبارک کر بست۔ و از نجستہ بنیاد اورنگ و جلوزیز بجانب بریان پور شتافت و ششم شوال سال مسطورہ در نواحی بالا پور از توالج صوبہ برار جنگی صعب روداد۔ سید عالم علی خان از فرط تہوری پاسے جلاوت افشردہ خون خود را بے محابا بر تخت و نواب مظفر و منصور داخل اورنگ آباد گردید۔

امیر الامرا بہ استماع این خبر قطب الملک برادر کلان خود را بضبط و ربط ہندوستان از اکبر آباد جانب دارا اختلافہ برخص ساخت۔ و خود با پادشاہ عالم

دکن گردید. چون قلم تقدیر بزوال دولت سادات باره رفته بود اعتماداً دولت‌دوله  
محمد امین خان شخصی را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین سواری پالکی به پنج‌دغا  
گشت و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد. **تطلب الملك**  
بوصول این خبر وحشت افزایی از شاهنراد را از قلعه دارا الخلفه بر آورده به سلطنت  
برداشت و فوجی فراهم آورده به مقابله شتافت. و بعد محاربه دستگیر گردید.

چون نواب نظام الملک به نظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر  
محمد امین خان قرار گرفت.

محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است که برادر نواب عابد خان مذکور  
و قاضی بلده سمرفند بود. محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیزدهمین پادشاه  
باستقلال داشت. و بطوریکه تخریر یافت بیایه وزارت اعلی مرتقی گشت اما بعد  
وزارت اجل فرصت نه داد. و در ایام معدود درگذشت.

نواب نظام الملک خود را از دکن به دارالخلافه رسانیده خلعت وزارت  
پوشید و خواست که قواعد محل مکان را که متروک شده بود بتازگی رواج دهد و  
خلیج العذار این را محل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را از نواب نوسه  
منصرف ساختند.

در همان ایام مطابق سنه پنجم و ثلثین و مائة و الف (۱۱۳۵) آثار بغی از  
ناصیه حال حمید رقلی خان ناظم گجرات هویدا گشت نواب بتادیب او مقرر گردید  
و به این تقریب امر نواب را از حضور بر آوردند. چون نواب بمنزل جهاپوه  
قریب گجرات رسید حمید رقلی خان که باراده جنگ مسافته طے کرده بود تاب  
مقاومت درخوردن دیده خود را دیوانه قرار داد.

• نواب به دارالخلافه عظیم عثمان نمود و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالو

و گجرات نصیرہ حکومت وکن و وزارت مقرر گردید اما از اتفاق امر اخبار خاطر را افزونی گرفت و در سند دست و تلشین و مائتہ و الف (۱۱۳۶) حکومت تمام ممالک وکن از تغیر نواب مبارز خان کہ از سالها تاظم حیدرآباد بود مفوض گشت۔ و ملال پنهانی بمرجه اعلان رسید۔ نواب مخالفت هوای دارالخلافہ با مزاج خود موافقت ہوا مرادآباد کہ پیشتر حکومت آنجا پرواختہ بود بہانہ ساختہ از پادشاہ خصت مرادآباد گرفت۔ و چند منزل طے کردہ جلو عزم جانب وکن صرف ساخت و پاشنہ کوب خود را بہ وکن رسانید۔ مبارز خان بہ مقابلہ پیش آمد و در سوادشکر کھیرہ شصت کرہہ از اورنگ آباد فریقین بہم رسیدند۔ بیست و سیوم محرم سنہ سبع و تلشین و مائتہ و الف (۱۱۳۷) جنگ عظیم واقع شد۔ مبارز خان بقتل رسید۔ و ممالک بمجموع بنواب مسلم گشت۔

بعد ازین پادشاہ بہ استمالت نواب کوشید۔ و ہمیشہ با رسال فرامین عنایت و بذل انعامات مخصوص می ساخت۔ و درین ایام نواب بخطاب آصف جاہ بلند آوازہ گردید۔ و در سنہ خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۰) پادشاہ بمبالغہ تمام نواب را طلب حضور نمود۔ نواب خلف الصدق خود نواب نظام الدولہ ناصر جنگ بہادرا نائب وکن مقرر ساختہ خود بہ دارالخلافہ شتافت و شرف ملازمت پادشاہ دریافت۔ فضل علی خان تاریخ قدوم چنین در سداک نظم کشید۔

صد شکر کہ ذات دین پناہی آمد      رونق دہ ملک پادشاہی آمد

تاریخ رسیدنش بگو ششم لائف      گفت آیت رحمت الہی آمد

نواب ہزار روپیہ نقد و اسپ با ساز نقرہ در وجہ صلہ عنایت نمود

و بعد دو ماہ از وصول دہلی پادشاہ نواب را براسے تنبیہ مرہتہ وکن خصت فرمود۔ نواب چون بہ اکبرآباد رسید۔ از بعض وجہ شاربغ متعارف جنوبی گذار

سمت شرقی روان گردید. و بر سر اتاوه و مکن پور مرور نموده زیر کاپلی دریای  
 حین را عبور فرمود. و از انجارو به جنوب کرد. و بلک مالوا در آمد.

فقیر در همین ایام عازم حرمین شریفین زادگاه الله گرامت شد و سیوم رجب  
 سال مذکور از بلگرام برآمد و از قنوج راه اکبرآباد گرفت بموکب نواب از قریب  
 قنوج متوجه کاپلی شد اما سر نهضت نواب به آن سمت معلوم نبود. بعد از آن که  
 فقیر سه منزل طی کرد خبر رسید که نواب از دریای حین گذشته رو به دکن آورده مجرد  
 وصول این خبر انبساط عجبی دست داد که از غیب بدرقه راه بهم رسید. و طریق  
 اکبرآباد گذشته عنان بجانب کاپلی منعطف ساختم و نهم رجب بیست کرد و جنوبی  
 کاپلی وصول بموکب آصفجاہی اتفاق افتاد.

نواب بعد طی منازل بشهر بھوپال از توابع صوبہ مالوا رسید و فوج مرتبه  
 از دکن استقبال کرد. در ماه رمضان سال مسطور جنگهای صعب در سواد بھوپال  
 واقع شد. چون آمد آمد نادرشاه گرم بود. نواب مصالحه را صلاح وقت دیده  
 به دار الخلافه رجعت نمود.

چون نادرشاه استیلا یافت و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت به  
 سایر امرافراوان رعایت و مدارامی کرد. چون امیرالامراخان دوران در  
 جنگ نادرشاه جانفشانی نمود پیش از استیلاء نادرشاه منصب امیرالامرائی  
 ضمیمه مراتب دیگر به نواب مقرر گشت و بعد رفتن نادرشاه بحال ماند.

در سنه ثلث و خمسين و مائة و الف (۱۱۵۳) نواب از پادشاه رخصت  
 دکن گرفت. و قطع مسافت نموده پرتو قدم بر سواد برسان پور افکنده مغویان  
 نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که ستر راه باید شد اکثر سرداران  
 و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند آخر به نظر نمک خوارگی نواب آصف جاہ

در اقدام حرب تقاعد نمودند. نواب نظام الدوله زنگ نوج مشاهده کرده در روضه  
 شاه میران الدین غریب گوشه عزلت گرفت. چون رایات آصفیاه بعد تنظیم و  
 تشبیهی ملک و نصب حکام جدید اوائل موسم برشکال قریب به اورنگ آباد رسید  
 نواب نظام الدوله به اندیشه آنکه مبادا اویرشی رود بد از روضه بقلعه مله میر رفت  
 نواب آصفیاه موافق قاعده مستمر در موسم برشکال افواج را باو طمان و چراگاه  
 رخصت فرمود. و جریده در اورنگ آباد نشست. چون شیطان بعین راه زن  
 بنی آدم است تا بی بیکه نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه می برد. و بمعارضه  
 تَا لِلّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلَةٍ كَثِيْرَةٍ كَمَا كُنْتَ تُكْفِرُ فِي الْاَوَّلِ نواب نظام الدوله بتحرک  
 واقع طلبان اراده اورنگ آباد مصمم ساخت. و قریب هفت هزار سوار فراهم  
 آورده بایلغار قریب اورنگ آباد رسید. نواب آصفیاه با هر قدر مردم که حاضر بودند  
 و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمداغه قیام نمود. بیستم جمادی الاولی سنه  
 اربع و خمسین و مائة و الف (۱۱۵۴) وقت شام جنگ قائم شد از کثرت توپخانه  
 آصف جایی و ظلمت شام و تنگی وقت. نوج طرف ثانی از هم پاشید نواب نظام الدوله  
 فیل را تاخته با معدودی خود را قریب فیل نواب آصفیاه رسانید. و زخمی شده در  
 دست پدر و الا گهر افتاد.

نواب آصفیاه در سنه ست و خمسین و مائة و الف (۱۱۵۶) که عزم به تسخیر ملک  
 کرتاتیک بر بست. و بعد وصول آن دیار اول قلعه ترچینا پلی را که در دست مرهته  
 بود محاصره کرده مفتوح ساخت. و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوابیت که  
 از هدیه آن الکر در تصرف داشتند انتراع نمود و حکومت آنجا به انورالدین خان  
 شهاست جنگ گویا موسی از جانب خود مقرر فرموده در سنه سبع و خمسین و مائة و الف  
 (۱۱۵۷) به نجهت بنیاد مراجعت کرد

و در سن تسع و خمسين و مائة و الف (۱۱۵۹) قلعہ بالکنندہ از توابع خیدر آباد کہ  
 در دست بعض امراء دکنی بود بعد محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت  
 و در سن احدی و ستين و مائة و الف (۱۱۶۱) خبر آمد آمد احمد خان ابدالی از  
 جانب کابل بہ شہا بہمان آباد گرم شد۔ نواب بہ اقتناء مصلحت ملکی از اورنگ آباد  
 بسمت برہان پور نہضت فرمود۔ فقیر بہ تکلیف نواب نظام الدولہ حاضر این سفر  
 بود و برہان پور خبر رسید کہ احمد شاہ ظفر یافت و احمد خان ابدالی شکست خوردہ رہ  
 کابل گرفت۔

نواب آصفجاہ رادرین ایام مرضی شدید عارض شد۔ بہمان حالت بیست و ہفتم  
 جمادی الاولی خیمہ جانب اورنگ آباد بر آورد۔ و از استیلاء مرض در سواد شہر  
 برہان پور زیر خیمہ وقفہ کرد و بیماری روز بروز قوت مے گرفت تا آنکہ چہارم جمادی  
 الآخرہ وقت عصر سن احدی و ستين و مائة و الف (۱۱۶۱) رایت بملاک جاودانی  
 بر افراخت۔

وقت برداشتن نعش غریوی از خلق برخاست کہ زمین وزمان در لرزہ در  
 آمد۔ امراء عظام جنازہ اش را دوش بدوش بہ میدانے رسانیدند۔ و نماز ادا کرد  
 بہ روضہ شاہ برہان الدین غریب قدس سرہ روانہ ساختند۔ و پایان مرقد  
 شیخ مائل قبلہ بخاک سپردند "متوجہ بہشت" تاریخ رحلت اوست کہ راقم الحروف یافتہ  
 برواقفان اسرار سلف ہویدا است کہ در طبقہ سلاطین تیموریہ و طبقات پیشین  
 امیر مے بہ این اقتدار چشم روزگار کم مشاہدہ کرد۔ قریب شش سال با یالت ممالک  
 دکن پرداخت و قلمرو مے کہ زیر فرمان چندین سلاطین ذوی الاقتدار بود تنہا در  
 تصرف داشت و فتوحاتے کہ کارنامہ روزگار باشد بجلوہ آورد۔  
 مستحقین را بہ خیرات و میرات فراوان نواخت۔ از دفتر صدارت تحقیق نمودہ

شد کہ سہ لکھ روپیہ بدستخط اوسواسے انعامات بادشاہی درصوبہات دکن بطریق یومیہ  
 و در ماہہ بہار باب استحقاق می رسید۔ و سواہی این قریب یک لکھ روپیہ ب مردم حج  
 رو و غیر ہم رعایت می فرمود۔

سادات و علما و مشائخ دیار عرب و ماوراءالنہر و خراسان و عراق عجم و  
 ہندوستان آوازہ قدر دانی استماع یافتہ رو بہ دکن آوردند۔ و در خور قسمت  
 خطے از احسان عام اندوختند۔

فقیر ابانواب آصفیاء و صحبتہای مستونی دست داد۔ در صحبت اول اتفاقاً  
 ہندوئے بہ ارادہ اسلام حاضر شد و شرف اسلام دریافت۔ عرض بیگی بعرض رشتا  
 کہ امیدوار نام است۔ فرمود نامی باید گذاشت کہ مشعر دین اسلام باشد فقیر گفتم  
 مثلاً دین محمد۔ فرمود ویروز ہندوئے مسلمان شد نام او دین محمد گذاشتہ شد۔ گفتم دین محمد  
 ہر قدر زیادہ شود بہتر اللہم الصرمین نصر دین محمد بسیار منبسٹ گشت  
 و ہمین نام مقرر نمود۔

نواب طبع موزونے داشت و دیوانے ضخیم از نتایج طبعش فراہم آمدہ۔ و قتی کہ  
 بتقریب وزارت از دکن بہ شاہجہان آبا و تشریف آورد۔ فقیر در شاہجہان آبا  
 ہوم۔ زادہ طبع خود کہ سہ

کی سوی چین می رود آن دست حنائی امروز کہ آئینہ گلزار بدست است  
 برای انعام غزل در مجمع شعر انداخت۔ نواب امین الدولہ وقائع خوان حضور  
 معلی۔ علامہ مرحوم میر عبد الجلیل را تکلیف کرد۔ میر قصیدہ درین زمین طرح کرد کہ  
 مطالبش این است سہ

ما حسن ترا مشعل انوار بدست است مہ را ہم شب کاسہ گداوار بدست است  
 نواب امین الدولہ قصیدہ را بہ نواب آصف جاہ رسانید مخطوط شد و تکلیف

طلاقات فرمود میرقصیده دیگر در مدح نواب آصف جاه پرداخته شمس بموافقیت نواب  
 امین الدوله نزد نواب آصف جاه رفت - نواب اعزاز و اکرام فراوان بعین آورد  
 و برابر خود بنیفاصله جا داد - و چون نسخه قصیده از نظر گذشت شمع را نزدیک طلبیده  
 اشاره بانشارد قصیده کرد - هر یک بیت را بفهم در آورده بتوجه تمام اصفا نمود و چه هر  
 تکسین افشاند - بعد استماع قصیده صلوات تقد و خلعت واسپ تکلیف فرمود - علامه  
 مرحوم موافق ضابطه قدیم خواند پذیرفتند - قصیده این است -

بهار آمد و وا کرد عنجه بند قبا	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا
ز بسکه سبزه و گل در چین هجوم آورد	نسیم کرد بصد حیله جای خود بیا و
گرفت قهوه بکف در پیاله یا قوت	برای شاگرد نو روز لاله حمرا
بین به لاله و تحریک عنجه در هر برگ	چو طوطی که ز منقار وا کند پیرا
شکنج طره سنبل کند صید نظر	نگاه دیده نرگس قسون هوش ربا
دمید نغمه ز منقار بلبل خوشگو	چو گلبنی که از لبش گدگل رعنا
فروز حسن چین از سحاب گوهر بار	چنانچه شان وزارت ز عمده الوزا
نظام ملت و ملک افتخار اهل کرم	توایم دین و دول آفتاب مجد و علا
بود بحسن وزارت به از نظام الملک	که نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا
مشایبه کف او بحر چون تواند شد	که نقص جزر بود مد بحر را بقفا
جای نیست که بحر از تشبیه کف او	کلاه فخر بیند اخت از خوشی بهوا
رسن ز موج زده بر میان بکف کشتی	کز سوال کند چون قلند دریا
ز بیم کثرت جودش محیط ناله کند	گواه اوست برین بیم رعشه اعضا
گرفت خضر بینی خرد ز دانش او	چنانکه خلق ز جودش اصابع یسری
رسیده است بجای تقدس ز دانش	که چون ملک بود از جنس انس مستثنی

چو او ندیده امیری مذهب الاخلاق  
 مثال روح مصور بود بیایکی ذات  
 چکد ز سنبل و گل شیشه شیشه عنبر و عطر  
 صفای آینه را سے او بود چندان  
 گرم زدست گریار او بود بسون  
 تعجب است ز شمشیر آتش افروزی  
 گره گره نبود نیزه صد و شکنش  
 گره نبرد بود همچو ابر صاعقه بار  
 هزار شکر کز و مسند وزارت یافت  
 برسم جشن طرب چید بزم رنگینی  
 ترازه سنج ز مرغوله ساخت چو گانه  
 سپهر شد همه تن دیده تما شانی  
 بقور تا دتوک دن چو چوک قوشوق چقد  
 قوشوق نیم دن آچیلدی کوپ کول پندو  
 محیط رحمت او را کرانه پیدانیست  
 شعار من نبود شعر بس کغم زین حرف  
 اقول و ففک الله و ارجا بالخیر  
 ادا م قلہ ک فی الجا و ما س ما الا فلاک  
 فانت خیر طهیر یمن سما اللد هیر  
 قد استجاب دعائی الی هذا المتعال  
 ز فضل گر کزوم تیغ و نیزه می گیرم

بعینک مد و مهران سپهر شپت دو تا  
 نشان عقل مجسم بود به فهم و ذکا  
 چو گرم جوشی خلتش شود چمن پیرا  
 کمی نماید از او آنچه رو دهد فردا  
 نظریه تیغ چمن کار او بود شیدا  
 که جانی تیغ کف است و کف است بحر عطا  
 که بند گشته در و جا بجا دل اعدا  
 کمان چو قوس قزح تیر چون شهاب  
 همان که یافت تن عاقر از دم عیسای  
 که از تصویر آن خامه گشت شاخ جنا  
 ز بود گوی دل سامان بکسین ادا  
 پیر نظاره این محفل نشاط افزا  
 نو تو کچی تو بود تو توک بولدی نیشکر موند  
 قیوز تفتلخ بولسون بلند قلدی نوا  
 بزورق قلمی چون توان نمود شنا  
 کز اهل فضل و خوب است ز اهل فضل دعا  
 لا یتظام امور ا لا نام فی الدنیا  
 و سدد امرک بالعی ما سست عی  
 و انت خیر لصیر لزمرة الضعفا  
 مرسلی عمری و آله النجبا  
 که بر جلادیت من شاهدان دین ذو کوا

بروز معرکہ فصیل نمایم این دعوی	ز فو الفقار چو بران قاطعی دارم
وزیر کشور بند آصف دوام ابقا	قلم نوشت برای وزارش تاریخ
دو گونہ جوہر تاریخ از و شو پیدا	ہزار و یکصد و سی و چہار ہفت نشاہ
تحتی و نزل مرتبہ مسالہ المربع لکنا	نظمت فی الحریری الفصیحہ قاریجا
رہے جلت مہون اچل پاس یہ وزیر پیدا	اسیس وے کے کھی ہندی مہون یون
کہ ختم کن بدعا این قصیدہ غرا	خر و بنجامہ عبد الجلیل کرد ارشاد
برنگ زر گن گل چشم و گوش فوق سما	ملائک از پی آمین این دعا شدہ اند
وی از وزارت و از وی وزارت عالی	ہمیشہ ہر روز ہم شاد و کامران باشند

### (۸۵) آفتاب - نواب نظام الدلہ بہانا ناصر جنگ شہید گور اللہ

امیر سے ہو دین پرور۔ عدالت گستر۔ غیور صاحب عزم۔ صف آرای بزم و رزم  
 در اجرامی احکام شریعت خراجہ و انی می نمود۔ و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست  
 پا توجہ تام می فرمود۔ در فصاحت تقریر و ادراک لطائف سخن کوس یکتائی می نواخت  
 و ہند گرسوا رخ سالفہ سلاطین اولوالعزم گوش مستمعان را البریز در رمی ساخت  
 پایہ مشق سخن را بہ تیج میرزا اصائب بجائے رسانیدہ بود کہ موٹگافان و قائل  
 معانی و رموز یا بان لطائف سخندانہ نمیتوانستند را ہی بفرق تحقیق و تقلید کشود  
 از مبادی سن شعور بمقتضای علوم ہمت و فرط شجاعت ہوا سی تسخیر ممالک عظیمہ  
 در سر داشت۔ نواب آصف جاہ در سنہ خمسین و ماتہ و الف (۱۱۵۰) حسب الطلب  
 محمدرشاہ پادشاہ بہ دار الخلافہ و ہلی شتافت۔ در تق و فتق سو بہجات و کن بسبیل

لہ شاخ الافکار صفحہ ۵ مطبوعہ مدراس سنہ ۱۸۲۳ء

لکہ آثار الامرا جلد سوم صفحہ ۸۲۸ مطبوعہ کلکتہ۔

نیابت بہ پسر والا کے تفویض نمود۔ نواب نظام الدولہ در تنظیم و تسبیق امور مملکت امنیت  
 بلاد و اقصا و رفاه و فلاح عامہ خلایق تدابیر صائبہ و مساعی جمیلہ بظہور آورد۔ و  
 بہ بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات و ضعیف و شریف منتسبان  
 دولت عظمیٰ را مورد نوازش ساخت و عنیم مرہتہ را کہ در وکن تسلط بہم رسانیدہ و  
 صوبہ مالواریا بتصرف در آوریدہ و تاحوالی و ہلی زیر و زبر ساختہ گوشمال واقعی  
 داد و عرصہ وکن را از ترک تاز جوادث محفوظ و مصئون داشت

و چون نواب آصفیہ از دار الخلافہ دہلی الیہ توجہ بہ وکن برا فراخت مغویان  
 نواب نظام الدولہ را بر سر مخالفت آوردند۔ و محار بہ بوقوع آمد نوعی کہ۔ دور  
 ترجمہ نظام الملک گذارش یافت

و در سنہ خمس و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۵) نواب آصفیہ از فرزند گرامی راز  
 عتاب بر آورد و در سنہ ثمان و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۸) در حیدر آباد اورا  
 مورد نوازش فرمود و صوبہ داری اورنگ آباد تفویض نمودہ رخصت آن بلدہ  
 ساخت۔

و در سنہ تسع و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۹) نواب آصفیہ از حیدر آباد  
 بہ دہلی و رسیدہ پسر را از اورنگ آباد نزد خود طلبید۔ نواب نظام الدولہ  
 خود را بحضور رسانید۔

نواب شہید ابتداء در ہمین سفر فقیر الکلیف رفاقت نمود و در اسفار سے کہ  
 پیش می آید با خود داشت و بہ اختیار مفارقت رضانداد۔

التفتہ پدر و پسر بنا بر مصلحت ملکی جانب و اکبیر اخرا مش نمودند۔ از انجا  
 نواب آصفیہ پسر را بطرف میسور رخصت فرمود کہ از راجہ میسور شیکش بہ  
 آورد۔ و خود بہ اورنگ آباد مراجعت نمود۔ نواب شہید بعد و حصول شہزادگی تن

کہ دارالاقامہ زراچہ میسور است تحصیل پیشکش نمودہ خود را پیش پدر بہ اورنگ آباد  
 رسانید۔ و عنقریب پدر و پسر جانب دار السور پر لان پور خرابمینزند۔ نواب  
 آصفیہ در دار السور متوجہ دار السور شد و نواب نظام الدولہ سند ایالت  
 و کن رازیہ و زمینت بخشید۔ و از پر لان پور بصرہ اورنگ آباد کہ مقرر خان  
 و کن است متوجہ گشت و ایام برشکال را در انجا بصر برد۔

درین اثنا احمد شاہ فرمان روای ہندوستان بجمت اصلاح امور سلطنت  
 کہ بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شدہ بود۔ شقہ طلبت بہ خط  
 خاص نوشت

نواب باوصف موانع و مفاسد و کن و وسواس نبی ہدایت محی الدین خان  
 و ختر زادہ نواب آصفیہ کہ از عہد آصفیہ بہ حکومت رایچور و ادونی سے  
 پرداخت محض بہ امثال حکم ظل الہی و اصلاح کارای پادشاہی با فوج گران و  
 توپخانہ فراوان عازم ہندوستان شد۔ و تا در یای نریدر اجلوریز خود را رسانید  
 درین ضمن شقہ دستخط خاص پادشاہ ناسخ عربیت حضور و رد نمود و اخبار رکشی  
 و بے اعتدالی ہدایت محی الدین خان نیز برسبیل تو اتر رسید لہذا مراجعت  
 بہ اورنگ آباد نمودہ موسم برشکال درہنجا گزرانید۔

درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤساء نوابت ارکات  
 بہ ہدایت محی الدین خان پیوستہ اورا بہ گرفتن ارکات تحریض نمودہ۔ ہدایت  
 محی الدین خان رو بہ ارکات آورد و در انجا جم غفیرے از فرنگیان فرانسیس ساکن  
 بندر پھلپوری بوساطت چندا با فواج ہدایت محی الدین خان ملحق شدند۔ و  
 بہ اتفاق بر سر انور الدین خان شہامت جنگ گویاموی کہ از وقت نواب  
 آصفیہ ناظم ارکات بود رفتند۔ شانزدہم شعبان سنہ اتین و ستین و مائت و

والف (۱۱۶۲) معرکہ قتال آراستہ شد بحسب تقدیر شہامت جنگ درجہ شہادت یافت .

نواب نظام الدولہ بجزدظہور این سانچہ در صد و گرواوری افواج - و اجتماع سیرداران نامی دکن و افزونی مصلح حرب گشته با ہفتاد ہزار سوار جہاز و توپخانہ پیشبار و یک لکہ پیادہ بعزم تنبہ باغیان لوای عزیمت افراخت - و تابندہ پہلچری کہ پانصد کردہ جریبی از خجستہ بنیاد مسافت دارو - پاشندہ کوب رسیدہ صف آرا سے میدان بجزو گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنہ ثلث و ستین و مائتہ و الف (۱۱۶۳) تا سہ پاس کامل آتش خانہ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار ہیست و ہفتمنہ فرنگیان از رعب دہابت محمدیان رو بہ ہزیمت آوردند و ہدایت محی الدین خان زندہ بگیر آمد نواب بہ حکم لا تتریب علیکم الیوم ہدایت محی الدین خان را زندہ نگاہ داشت و مصاحبان و لشکریان او را قاطبہ از جان و مال امان بخشید دولت خواہان ہر چند در پیشگاہ نواب بدلائل قاطعہ ثابت کردند کہ بقای ہدایت محی الدین خان موجب ہیجان مادہ فتنہ است اورا از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرمودہ ہرگز بقتل راضی نشد و محفوظ نگاہ داشتہ مردم را برای تقدیم لوازم خدمت تعیین نمود - تا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند و بفریاد کل یعمل علی شاکلہ احسان جان بخشی بر طاق نسیان گذاشتہ پنهان کرد خواہی چست بستند - و فرنگیان یا وصف شکست فاحش ہنوز مصدر انواع شورش و خیرہ سری گردیدند

و (نواب) بضرورت قلع ریشہ فساد - توقف دران سرزمین واجب دانستہ متوجہ ارتکات شد - و فوجی بمدافعت آن گرفتہ باطل پرورہ تعیین نمود - از نیرنگی قضا و قدر چشم بزمختی بفرج اسلام رسید و قلعہ نصرت کردہ چینی کہ پامی تخت الکہ کرناک است بہصرف فرانسین رفت - نواب از کمان غیرت و حمیت دین مشین و مراعات رسم و آئین

بناک داری که تدارک هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمدان گردد. با و شدت برشکال و مشابده طوفان نوح - و صعوبت عبور و مرور - و انقطاع رسد غله - خود بدولت متوجه تنبیه کفره فخره گشت - و یازدهم شوال سده ثلث و ستین و مائة و الف (۱۱۶۳) از ارکات کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور به اشاره درویشی از جمیع منہیات توبه کرد و تا نفس و اسپین بر حالت توبه ماند -

از اینجا که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشه تازه بر روی کار می آورد - سرداران افغانه که درین بساط ملازم رکاب بودند - با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولی نعمت نداشتند - و از قبر و غضب منتقم حقیقی نیندیشیده به طمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بے دین متفق و یکدل شدند - و جمعی از کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمه ادبار خود ساختند - و جو اسپین خود در پستان فرنگیان را که زیر قلعه چبچی اجتماعی داشتند بقصد شخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب پنجم سده اربع و ستین و مائة و الف (۱۱۶۳) آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند

اگر افغانه بتقویت نصاری نی پرداختند آن جماعه که شرذمه قلیل بودند قدرت نداشتند که رو به لشکر اسلام آرند

هر چند بعضی دولت خوانان پیش ازین به نواب رسانیدند که افغانه بر سر سهر قدر انداز کمال صفائی طینت اعتبار نه کرد که من با ایشان چه بد کرده ام تا بعدی که وقت جنگ فیل را جانب افغانه راند که به اتفاق اینها فرنگیان را باید برداشت همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افغانه رسید - نواب تو اضعا پیش از مجرای او دست بسرگذاشت - از آن طرف آداب مجرای عمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندیده بود نواب گمان کرد که مرانشناخته اند - اندکی خود را در عماری بلند ساخت

در پیمان فرصت ہمت خان شخصی کہ در خواصی اول نشسته بود تفنگها منعاً سردا دندہ ہر دو تیر و تفنگ بہ سینہ نواب رسید و کار آخر شد۔ افغانہ سر نواب را بریدہ ہر نوک نیزہ کووند و سلوکے کہ اُمت در ماہ محرم با امام الشہداء رضی اللہ تعالیٰ عنہ کردہ بودند نوکران نواب با نواب کردند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ۔

مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند۔ و تا بوت را روانہ نجستہ بنیاد نمودند و پائین مرقد شاہ برہان الدین عربیہ نزد نواب آصفیاء زیر خاک سپردند۔ شہادت نواب قریب قلعہ چنجی بفاصلہ بیست کردہ از پہلجری واقع شد۔ راقم الحروف گوید

نواب عدل گستر عالی جناب رفت      فرصت ہمت در تیغ حوادث شباب رفت

در ہفتم ماہ محرم شہید شد      تاریخ گفت لوحہ گرے۔ آفتاب رفت

در ان شب کہ آبستن صبح قیامت بود فقیر تمام شب نزد نواب حاضر بود۔ وقت

نوستار بستن آئینہ طلبید و بدستار بستن مشغول شد در ان حال با عکس خود مکرر خطا

کرد کہ ای میر احمد! خدا حافظت نام اصلی او میر احمد است۔ وقت سوار شدن

با وصف آنکہ وضو داشت تجدید وضو نمود و دو گانہ نماز ادا کرد و سبجہ گردانان

ادعیہ خوانان بر فیمل سوار شد۔

و معمول نواب بود کہ در محاربات از سرتاپا آہن می پوشید در ان شب مجز

جامہ یک تہی پہنچ پوشید و بہین حالت بہرتبہ علیای شہادت فائز گردید۔

حافظ محمد اسعد مکی رحمہ اللہ تعالیٰ فرمود کہ بخاطر من گزشت کہ شہادت

نظام الدولہ عند اللہ چہ طور باشد۔ روز ہفتم از شہادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل

تجدد نشسته بودم کہ بیخودی دست داد۔ یٰۤاَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ اَلْبَقِیَّةُ مَشٰہِدَہٗمِیْ کُنْمُ کُلُّ شَخْصٍ

بلباس عرب یکے در بہین من است و دیگرے در لباس شخص بہین بشخص بسیار گفت

كَيْفَ شَهَادَةُ نِظَامِ الدَّوْلَةِ اَوْ جَوَابِ دَاوُدَ اَنَّهُ كَشَّهَدٌ وَاللَّهِ لَعْنُ قَاتِلَاكَ

چون با فاقه آمدم شبیه که در خاطر راه یافت بود بر رخ شد - وصحت شهادت  
بیقین پیوست - باز بخاطر گذشت که تاریخچه برای شهادت این امیر فکر باید کرد - با  
خود گفتم این عبارت را حساب باید کرد شاید به تغییر و تبدیل تاریخ شود - چون حسنا  
کردم عبارت بی زیادت و نقصان تاریخ بر آمد -

حافظ محمد اسعد مذکور رحمه الله تعالی مولد او مکه معظمه است نزد شیخ  
تاج الدین مکی و دیگر علماء حرمین شریفین تلمذ کرد و در منقولات مخصوص حدیث و  
فقه بے نظیر زمانه بود - و در استقامت دین و سلوک جاده شریعت جد و جهد تمام  
داشت - فقیر را اول در طائف با او ملاقات دست داد و بعد ورود همتد با هم  
صحبتها اتفاق افتاد

محمد اسعد مکی

ذات بابرکات بود روز جنگ افاعنه که شرح آن عنقریب می آید هفدهم شهر  
ربیع الاول روز یکشنبه وقت ظهر سنه اربع و ستین و مائة و الف (۱۱۶۴) به زخم  
چند تیر شربت شهادت چشید -

مدفن او میدان جنگ سرزمین لکریت پللی بفاصله یک فرسخ از موضع راک  
چونتی و یک فرسخ از دره کمار کالوه که دره ایست مشهور در نواحی کریم  
را تم الحروف گوید -

مَضَى حَبْرُنَا اَسْعَدُ الْاَتَقِيَا      اَلَا لَإِيْدِي مِثْلُهُ وَاِحِدُ  
لَقَدْ اَلْهَمَّ اللّٰهُ تَاْمِيْحُهُ      قَضَى خُصْبَةَ صَالِمٍ مَّا جِدُّ

نواب نظام الدوله نوبته در اركات بشكار آهونے كے موافق ضابطه  
قراولان رام كرده بودند تشریف فرمود آهون را زیر خیمه قریب مسند آورده سنان  
نواب با حضور مجلس خطاب كرد كه این را شكار باید كرد با آزاد باید ساخت چون